

مجله‌ی علمی-پژوهشی زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه آزاد اسلامی، واحد فسا
س ۸، ش ۱ (پیاپی ۱۶)، بهار و تابستان ۱۳۹۶

درد خودبینی از دیدگاه مولوی

دکتر کورس کریم‌پسندی

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد چالوس، ایران

چکیده

قوی‌ترین و بدترین رذیله‌ی اخلاقی در دست‌گاه فکری مولوی، درد خودبینی است. مولوی درد خودبینی را مانع خدابینی، حجابِ شهود حقیقت، موجب تفرقه و پریشانی، منشأ همه تباهی‌ها و ویرانی‌های روحی و اخلاقی می‌داند. در نقطه‌ی مقابل، پرهیز از درد خودبینی را باعث تقویت حس نوع دوستی، معطر شدن روح آدمی و حصول معرفت حق می‌شمارد. این مقاله، به واکاوی و تبیین درد خودبینی در آثار مولوی می‌پردازد و نیز سیری است در عبارات و اشارات تأمل برانگیز این عارف از خود رسته و به خدا پیوسته درباره‌ی چیستی درد خودبینی، منشأ و سرچشمه‌ی درد خودبینی، عوارض درد خودبینی، اثرات پرهیز از درد خودبینی، راه شناخت درد خودبینی، عوامل درمان‌کننده‌ی درد خودبینی، و این که انسان‌ها باید با درمان درد خودبینی، درد خدابینی در دل حاصل کنند تا به سر منزل مقصود رهنمون گردند. **واژگان کلیدی:** مثنوی معنوی، غزلیات شمس، مولوی، شعر، درد خودبینی، ادبیات عرفانی.

۱- مقدمه

درد، در مکتب عرفانی مولوی، نیرویی نهفته در درون است که شور و شوق در باطنِ سالک طلب به وجود می‌آورد و باعث حرکت و سیر و سلوک او می‌شود که معادل وادی طلب قرار می‌گیرد. البته مولوی این درد را "نه با پای سیر بلکه با بال طیر" در عوالم معنوی و عرفانی با تمام وجود احساس کرده و حاصل و نتیجه‌ی تجربیات روحی و معنوی خود را با بیانی رسا و شیوا و با اندیشه‌ی آفرینشی خود، در اختیار مشتاقان و دردمندان راه حق قرار داده است.

از این‌رو مولوی، در جای جای آثار و اشعار خود تکرار و تاکید بر درد دارد؛ زیرا درد «در انسان اندیشه‌ی طلب بر می‌انگیزد تا مست و شوریده‌وار آن چه را در این طلب، مطلوب اوست، بجوید، روز و شب نیاساید و در جست‌جوی کمال از پای ننشیند.» (زرین‌کوب، ۱۳۸۳، ۱۶۷)

هین مزن تو از ملولوی، آه سرد
درد جُو و درد جُو و درد، درد، درد
(مولوی، ۱۳۶۳، ۴/۶/۴۳۰)

درد، در نگاه کلی مولوی بر دو نوع است: «یکی درد متعالی و برین که صاحب این درد، دچار دغدغه‌ی حقیقت می‌شود، و دیگر درد نازل و فرودین که صاحب آن دغدغه‌ی مسائل نازل نفسانی را دارد.» (زمانی، ۱۳۸۹، ۳۲۹)

دردهای متعالی و برین، مانند درد عشق، درد طلب، درد فراق، درد دین، درد خدا طلبی، درد دل، درد اشتیاق و ... که نردبان کمال، مایه‌ی رستگاری و پیرو مراد سالک می‌باشد و همین درد است که او را به کمال می‌رساند. مولوی در طلب درد حقیقی می‌سوزد و می‌نالد و آن را لازمه‌ی عاشقی می‌داند؛ زیرا این «انسان است که دغدغه‌ی بازگشت به عالم دیگر را دارد، درد عرفانی دارد، درد بازگشت به سوی حق و به سوی خدا را دارد، درد مناجات و وصال حق را دارد.» (مطهری، ۱۳۸۵، ۶۶) از این‌رو خطاب به سنایی می‌گوید:

ای سنایی عاشقان را درد باید درد کو
بار جور نیکوان را مرد باید مرد کو
این نداری خود ولیکن گر تو این طالبی را
آه سرد و اشک گرم و چهره‌های زرد کو
(مولوی، ۱۳۷۲، ۲۱۹۹)

دردهای نازل و فرودین، مانند درد خودبینی و خودپرستی، درد حرص، درد دنیا پرستی و درد صورت‌گرایی که محل هلاکت و تباهی است؛ زیرا نشیب درد فرودین، شیبی بی‌فراز است و انسان را به خاک مذلت و تباهی می‌افکند و دواى درد فرودین، خاک گور است و بس:

نیستش درد فراق و وصل، هیچ
بند فرع است او، نجوید اصل هیچ

احمق است و مرده‌ی ماومنی کزغم فرعش، فراغ اصل نی
(مولوی، ۱۳۶۳، ۴/۱۸۶۸-۱۸۶۷)

البته ناگفته نماند که مولوی در آثار خود به درد سومی نیز اشاره می‌کند و آن، درد فیزیکی و جسمانی است که سیستم زیستی و بیولوژیکی بدن انسان در طول زندگی ناگزیر از برخورد با این عوامل است. اما آن چه مهم است این که مولوی با نگرش تفسیری و با رویکرد معنادهی به درد جسمانی، آن را موجب بیداری و آگاهی می‌داند؛ زیرا «خود درد، حتی دردهای جسمانی و عضوی، نعمت است، احساس است، آگاهی و بیداری است و ...» (مطهری، ۱۳۸۵، ۶۱)

مولوی دردهای فیزیکی و جسمانی را جزوی از زندگی و واقعیت حیات می‌داند و بدین طریق بدان معنا می‌دهد و انسان باید از آن در راه تعالی و کمال خود بهره‌گیرد تا این درد ظاهری و جسمانی، رهبر او به سوی منشا درد و آفریننده‌ی درد (خداوند) باشد؛ همان‌گونه که در کتاب فیه ما فیه آمده است: «به وقت درد دندان و درد گوش و درد چشم و تهمت و خوف و ناایمنی، همه او را خوانند به سر و اعتماد دارند که می‌شنود و حاجت ایشان روا خواهد کردن...» (مولوی، ۱۳۹۰، ۱۷۹) و باز می‌گوید:

چشم سختش اشک‌ها باران کند منکران را درد، الله خوان کند
(مولوی، ۱۳۶۳، ۶/۴۶۹۰)

اما آنچه در این مقاله مورد بررسی و تحلیل قرار خواهد گرفت، درد خودبینی و خودپرستی است که عواملی هم چون؛ علم و دانش، عبادت و طاعت، حسب و نسب، حسن و جمال، مال و ثروت، مقام و منصب باعث به وجود آمدن آن می‌شوند.

با توجه به این که عالمان علم اخلاق با تالیف کتاب‌هایی هم چون؛ رسائل اخوان الصفا و خُلان الوفا، تهذیب الاخلاق، اخلاق ناصری، احیاء علوم الدین، المحجبه‌ی البیضاء، جامع السعادات، و معراج السعاده و ... اذعان دارند که قوی‌ترین و بدترین بیماری اخلاقی یک انسان، درد خودبینی و تکبر است و هر انسانی به نحوی از انحاء، گرفتار این رذیله اخلاقی می‌باشد و باید نسخه‌ی درمانی برای آن پیدا کند.

حال در این مقاله برآنیم با توجه به اهمیت موضوع، و شایع بودن این مرض نفسانی آن را به عنوان یک درد نازل درونی انسان، به روش تحلیلی و با مراجعه به منابع کتاب‌خانه‌ای از دیدگاه تعلیمی- معرفتی مولوی بررسی کنیم. هدف نویسنده از این مقاله آن است که انسان‌ها در عصر حاضر که جلوه‌های خودبینی به وفور در لایه‌های مختلف جامعه و به اشکال گوناگون وجود دارد؛ با پیروی از رهنمودها و راه‌کارهای سازنده‌ی مولوی، درد خودبینی را از وجود خود بزدایند و به موازات آن، خدابینی، دگربینی، تواضع و فروتنی در

درون حاصل کنند:

دور باش از صحبت خودپرور عادت پرست
بوسه بر خاک کف پای ز خود بیزار زن
(انصاری، ۱۳۴۴: ۴۳)

درباره‌ی پیشینه‌ی این پژوهش باید گفت با توجه به بررسی‌های انجام شده مقاله‌ای مستقل با عنوان «درد خودبینی از دیدگاه مولوی» تألیف نشده است؛ فقط در بعضی منابع به صورت پراکنده، مطالبی عنوان شده است.

۲- بحث و بررسی

۲-۱- درد خودبینی چیست؟:

درد خودبینی و خودخواهی از آفات سهم‌گین اخلاقی و شخصیتی می‌باشد که «عبارت از ظن کاذبی است به نفس در استحقاق مرتبه‌یی که مستحق آن نباشد.» (ابن مسکویه، ۱۳۸۱، ۲۳۷) خودبینی «خودخواهی و در خود نگرستن است که مغایر با خدایینی است.» (سجادی، ۱۳۸۱، ۳۷۴) و در واقع دشمنی با خداوند است، زیرا کبریا و عظمت، تنها سزاوار خداوند است و بس. از این‌رو، خداوند در قرآن کریم در مَدَمَت و نکوهش انسان‌های خودبین می‌فرماید: «كَذٰلِكَ يَطْبَعُ اللّٰهُ عَلٰی كُلِّ قَلْبٍ مُّتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ، هُمْ چنان مَهْر می‌نهد الله بر دل هر متکبر گردنکش.» (غافر/۳۵)

این رذیله‌ی اخلاقی، یک سلسله واکنش‌های روحی و رفتاری را برای شخص خودبین به همراه می‌آورد؛ زیرا «بزرگ‌ترین بیماری که در روح مردمان جای دارد و هرکس آن را به دیده‌ی اغماض می‌نگرد و هیچ کس درصدد علاج آن بر نمی‌آید، این است که همه معتقدند که هر فرد، به حکم طبیعت، خود را دوست دارد و بنابراین دل‌بستگی به خود در خور سرزنش نیست؛ ولی همین افراط در دوست داشتن خود، سرچشمه‌ی همه‌ی خطاهاست. از این‌رو کسی که در دام خودخواهی گرفتار است درباره‌ی راستی و خوبی و زیبایی داوری نادرست می‌کند و همواره در این گمان است که باید خود را برتر از حقیقت بشمارد.» (افلاطون، ۱۳۶۷، ۲۱۶۶)

از طرف دیگر رذیله‌ی اخلاقی خودبینی «اعظم حجابی است آدمی را از وصول به مرتبه‌ی فیوضات، و بزرگ‌تر پرده‌ای از برای انسان از مشاهده جمال سعادات.» (نراقی، ۱۳۸۴، ۲۲۶) از این‌رو اکثر شاعران در آثار خود آن را در شمار دردهای نازل نفسانی به حساب می‌آورند؛ به طوری که حافظ شیرازی، درد خودپرستی را موجب غفلت و بی‌خبری از حقیقت عشق می‌داند؛ زیرا «در عشق قدم نهادن کسی را مسلم شود که با خود نباشد و ترک خود بکند، و خود را ایثار عشق کند.» (همدانی، ۱۳۷۰، ۹۷) از این‌رو عشق و عاشقی

را موجب رهایی از درد خودپرستی می‌داند:

با مدعی مگوئید اسرار عشق و مستی
تا بی‌خبر بمیرد در درد خودپرستی
(حافظ، ۱۳۷۲، ۴۳۵)

حال با بررسی و مطالعه آثار مولوی، خصوصاً مثنوی معنوی در می‌یابیم که درد خودبینی، صفتی نکوهیده و مذموم است؛ و «این اندیشه که شیر مرد واقعی و آن کس که می‌تواند انسان کامل خوانده شود کسی است که خود را بشکند و از خودی خود رهایی یابد، از همان آغاز مثنوی هرگز از خاطر مولانا خارج نشده است.» (زرین کوب، ۱۳۸۹، ۱۵۵) از این رو می‌گوید:

سهل شیری دان که صفاها بشکند
شیر آنست آن که خود را بشکند
(مولوی، ۱۳۶۳، ۸۶/۱)

در روزگار مولوی، جلوه‌های خودبینی انسان‌ها بیش‌تر در قدرت‌گرایی، آوازه‌جویی و دعوی بزرگی و سری داشتن در فقه و دانش (هم چون بلعم با عور)، پایه و جاه (هم چون فرعون) که وجهه و اعتبار موهوم اجتماعی را برای آنان به ارمغان می‌آورد، مجال رشد می‌یافت. حال مولوی ابیات زیبایی در نقد درد خودبینی فرعون و فرعون صفتان تاریخ بشر دارد که در خور توجه است:

غافل از ماهیت این هر دو نام	تو آنارَبُّ همی گویی به عام
کی آنان بند جسم و جان بود؟	رَبُّ بر مروبوب کی لرزان بود؟
از آنای پُر بلای پُر عنا	نک انما مائیم رسته از انا
در حق ما دولت محتوم بود	آن انایی بر تو ای سگ شوم بود
کی زدی بر ما چنین اقبال خُوش	گر نبودت این انایی کینه کش
بر سر این دار پندت می‌دهیم	شکر آن کزدار فانی می‌رهیم

(همان، ۴۱۲۸/۴۱۳۳/۵)

مولوی با بهره‌گیری از تعالیم قرآنی و اسلامی، درد خودبینی را زهری کشنده توصیف می‌کند که نوشنده‌ی آن، به تباهی و نابودی کشیده می‌شود؛ از این رو قوی‌ترین و بدترین رذیله‌ی اخلاقی را درد خودبینی می‌داند که در درون هر یک از آدمیان به انحاء مختلف و در قالب مقام و منصب، مال و ثروت، علم و دانش، زیبایی ظاهری و ... مجال ظهور پیدا می‌کند:

علتی بتّر ز پندار کمال	نیست اندر جان تو ای ذو دلال
از دل و از دیده‌ات بس خون رود	تا ز تو این مُعجبی بیرون رود
علت ابلیس اناخیری بُدست	وین مرض، در نفس هر مخلوق هست

(مولوی، ۱۳۶۳، ۱/۱۳۲۱۶-۳۲۱۴)

۲-۲-۲- ابلیس، واضع درد خودبینی:

خداوند در قرآن کریم در آیات متعدد، از جمله آیه‌ی ۱۱۶ از سوره طه، ۳۱ از سوره‌ی حجر و ۵۰ از سوره الکهف، به تمرد و سرکشی ابلیس از سجده بر آدم (ع) سخن می‌گوید؛ از این‌رو اکثر مفسرین قرآن در تفسیر آیات فوق، ابلیس را واضع درد خودبینی معرفی می‌کنند. ابلیس به خاطر خودبینی و خودخواهی بر حضرت آدم (ع) سجده نکرد و گفت: «من از آتشم و آدم از خاک. در قرآن آمده است:

«مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ.»

(اعراف/۱۲)

هم‌چنین مولوی که پرورش یافته‌ی مکتب قرآنی و اسلامی است با بهره‌گیری از آموزه‌های قرآنی، ابلیس را پیش‌آهنگ متکبران و خودبینان معرفی می‌کند و عقیده دارد که رئیس المتکبرین، یعنی شیطان معلون در طریق حق، خارهای وساوس و اوصاف ذمیمه‌ی زیادی گسترده است و «شیطان سنت بدی برای آدمیان نهاد. او سنت تکبر و خودبینی را وضع کرد و زان پس اکثر آدمیان بر آن نهج رفتار کردند و فرجام بدی یافتند.» (زمانی، ۱۳۹۰، ۵۳۸)

هر که خست او، گفت: لعنت بر بلیس
غدر را آن مقتدا سابق پی است
جملگان بر سنت او پا زدند
(مولوی، ۱۳۶۳/۵/۱۹۵۵-۱۹۵۳)

چون برین ره خار بنهاد آن رئیس
یعنی این غم بر من از غدر وی است
بعد ازو، خود قرن بر قرن آمدند

از این‌رو مولوی، سبب و علت گمراهی ابلیس را درد خودبینی و تکبر می‌داند؛ زیرا خودبینی «حجابی عظیم است میان وی و میان حق تعالی و از این، همه اخلاق زشت تولد کند، و از همه اخلاق نیکو بازماند.» (غزالی، ۱۳۸۳، ج ۲، ۲۵۳) بنابراین می‌گوید:

و آن ابلیس از تکبر بود و جاه
وین لعین از توبه استکبار کرد
(مولوی، ۱۳۶۳، ۵۲۱/۵-۵۲۰)

زلت آدم ز اشکم بود و باه
لاجرم او زود استغفار کرد

۲-۳- منشأ و سرچشمه‌ی درد خودبینی:

مولوی مقام و منصب، مال و ثروت را دو عامل قوی می‌داند که کوره‌ی تکبر آدمیان را شعله ور و پررونق نگه می‌دارد و بر کبکبه و شکوه ظاهری او می‌افزایند و درون او را از خود بینی و تکبر می‌آکنند:

که ز سر گین است گلخن را کمال
شحم و لحم و کبر و نخوت آکنند

کبر زان جوید همیشه جاه و مال
کین دو دایه، پوست را افزون کنند

(مولوی، ۱۳۶۳، ۵ / ۱۹۴۷-۱۹۴۸)

از این رو مولانا، منشأ و ریشه‌ی درد خودبینی و تکبر را ناشی از غفلت از جوهر حقیقت و توجه به ظواهر دنیوی؛ مانند مال و مقام می‌داند. ریشه‌ی درد خودبینی در غفلت از حقیقت است؛ درست مانند یخی که از آفتاب غافل است. اگر یخ هم‌نشین حرارت خورشید شود به ماده‌ای سیال مبدل می‌گردد. همین طور اگر اهل تکبر خود را در معرض شمس حقیقت قرار دهند از انجماد روحی و فکری بیرون می‌آیند و روحی روان و سیال پیدا می‌کنند:

این تکبر از نتیجه‌ی پوست است
این تکبر چیست؟ غفلت از لباب
جاه و مال آن کبر را از آن دوست است
منجمد، چون غفلت یخ ز آفتاب
(همان، ۱۹۴۱-۱۹۴۰)

مولوی یکی دیگر از سرچشمه‌های درد خودبینی را تملقات و ستایش‌های بی‌جای اطرافیان می‌داند که باعث به وجود آمدن درد خودبینی و ازدیاد آن می‌شود؛ زیرا «ستایش و مدح، خودپسندی را پرورش می‌دهد و این صفت در آغاز کار ضعیف است؛ ولی پس از تکرار و انتشار مدح، حس تکبر و عجب نفسانی قوت می‌گیرد و گاه تا به دعوی‌خدایی نیز می‌کشد.» (فروزانفر، ۱۳۸۱، ج ۲، ۷۴۰) همان گونه که فرعون، بر اثر تملق، گستاخانه ادعای خدایی می‌کرد و می‌گفت: «انا رَبِّکُمُ الاعلیٰ» (نازعات/۲۴)

سجده‌ی خلق از زن و از طفل و مرد
زد دل فرعون را رنجور کرد
گفتن هر یک خداوند و مالک
آن چنان کردش زو همی مَنهتک
که به دعوی الهی شد دلیر
اژدها گشت و نمی شد هیچ سیر
(مولوی، ۱۳۶۳، ۱۵۵۷/۱-۱۵۵۵)

مولانا یکی دیگر از سرچشمه‌های درد خودبینی را ناشی از نقصان عقل می‌داند؛ زیرا این بیماری سبب می‌شود «که ما نادانی خود را دانایی بشماریم و هنگامی هم که هیچ نمی‌دانیم در این گمانیم که همه چیز می‌دانیم و به سبب این پندار، کاری را که نمی‌دانیم، به جای آن که به اهل فن واگذار کنیم، خود انجام می‌دهیم.» (افلاطون، ۱۳۶۷، ۲۱۶۶) بنابراین می‌گوید:

کفر و فرعونی هر گبر بعید
بهر نقصان بدن آمد فَرَج
جمله از نقصان عقل آمد پدید
در نُبی که ما علی الاعمی حَرَج
(مولوی، ۱۳۶۳، ۱۵۴۱/۲-۱۵۴۰)

مولوی یکی دیگر از سرچشمه‌های خودبینی را ناشی از بی‌دردی می‌داند. مولوی عقیده دارد بی‌دردی، انسان را وا می‌دارد که مدعی مقام خدایی شود و راهزن طریق انبیاء و اولیاء گردد؛ البته این درد، هیچ ربطی به آن چه معادل وَجَع و آلم در زبان عربی است ندارد؛ بلکه

«مقصود آمادگی روحی انسان است برای پذیرفتن امور ذوقی و حقایق روحانی و چیزهایی که می‌تواند انگیزه‌ی کارهای اساسی شود و نیروی حرکت سالک به سوی مقصود گردد.» (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۸۳، ۵۶۰) از این‌رو انسان بی‌درد، مانند فرعون، کوس خدایی می‌زند؛ زیرا وجود موهوم و مجازی خود را وجود حقیقی می‌انگارد و بی‌نیازی و استغنا نشان می‌دهد:

گر سر فرعون را درد بُدی و بلا
لاف خدایی کجا در دهدی آن عَنود
(مولوی، ۱۳۷۸، ۸۸۷)

و باز می‌گوید:

آن‌که او بی‌درد باشد ره‌زنی است
ز آن‌که بی‌دردی اناالحق گفتنی است
(مولوی، ۱۳۶۳، ۲/۲۵۲۱)

۲-۴- عوارض درد خودبینی:

مَضرات تعلق به خود و خودبینی از جمله موضوع‌های مهمی است که کم و بیش در متون اخلاقی - عرفانی در باب آن سخن گفته شده است؛ زیرا در بند خود بودن، مانع عروج انسان به سوی کمال مطلق است که «خوف و حجاب از خودی خیزد و امن و وصول از بی‌خودی.» (رازی، ۱۳۷۹، ۱۷۱) انسانی که هنوز در قید خویش و تمنیات نفسانی خویش است و از آن به در نیامده، گرفتار درد خودبینی است. از این‌رو مولوی، عوارض متعددی برای درد خودبینی ذکر می‌کند که مهم‌ترین آن‌ها موارد زیر می‌باشد:

درد خودبینی، مانع خدایینی است؛ از این‌رو «تا از خودپرستی فارغ نشوی خداپرست نتوانی بودن. ... و تا از خود بنگریزی به خود در نرسی؛ و اگر خود را در راه خدا نبازی و فدا نکنی مقبول حضرت نشوی.» (همدانی، ۱۳۷۰، ۲۵) بنابراین مادام که انسان به درد خودبینی گرفتار است خدایین نخواهد شد؛ هرگاه درد خودبینی در انسان رو به کاستی نهد آن یار حقیقی را خواهد دید:

کین مَنی از وی رسد دم دم مرا
پس ورا بینم، چو این شد کم مرا
(مولوی، ۱۳۶۳، ۱/۲۱۹۷)

سعدی نیز خودبینی را مانع خدایینی می‌داند و می‌گوید:

بزرگان نکردند در خود نگاه
خدایینی از خویش تن بین مخواه
(سعدی، ۱۳۷۲: ۱۲۰۰۵)

درد خودبینی، منشأ همه‌ی تباهی‌هاست که «راه سالک را در سلوک می‌بندد و او را از رسیدن به مقامات و حالاتی که به کمال انسانی منتهی می‌شود باز می‌دارد.» (گوهرین، ۱۳۶۸، ج ۹، ۱۴) از این‌رو مولوی درد خودبینی و "من" و "مای" را منشأ همه تباهی‌ها و

ویرانی‌های روحی و اخلاقی می‌داند که انسان در برابر حضرت حق از خود نشان می‌دهد: در من و ما، سخت کردستی دو دست هست این جمله‌ی خرابی از دو هست (مولوی، ۱۳۶۳، ۳۰۱۲/۱)

درد خودبینی و تکبر، موجب تفرقه و پریشانی هست؛ زیرا خودبینی «مانع بود از آن که حق قبول کند از دیگران؛ تا قومی که بدین صفت باشند، اندر مسائل دین مناظره همی کنند، چون حق بر زبان یکی پیدا آید، آن دیگری را کبر بر آن دارد که انکار کند و قبول نکند.» (غزالی، ۱۳۸۳، ج ۲، ۲۵۶) از این رو خودبینان در غفلت از حق، مرده‌اند؛ اما در کذب و دروغ‌گویی افرادی زنده و فعال به شمار می‌آیند:

از تکبر جمله اندر تفرقه مُرده از جان، زنده اندر مخرّقه (مولوی، ۱۳۶۳، ۲۰۳۳/۴)

درد خودبینی، سبب غم‌های جان‌گناه است. مولوی منشأ و خاست‌گاه غم و اندوه را، درد خودبینی می‌داند که از طوفان "من" و "مایمی" برخاسته است که سبب تباهی عمر انسان می‌شود:

این همه غم‌ها که اندر سینه هاست از بخار و گرد بود و باد ماست (همان، ۲۲۹۶/۱)

۲-۵- اثرات پرهیز از درد خودبینی:

پرهیز از رذیله‌ی اخلاقی خودبینی، سبب می‌شود تا انسان همه را دوست بدارد. مولوی معتقد است همه دشمنی‌ها از خودبینی ناشی می‌شود. کسی که از خودش بیرون بیاید، همه‌ی مردم را من خودش خواهد شمرد. در این جاست که شخص، دوست دار بشریت می‌شود و از جنگ و ستیز دست بر می‌دارد. البته باید اذعان داشت شخصیت نوع دوستی مولوی، در سراسر آثارش مشهود است؛ زیرا «دوستی برای او عین حیات و در واقع عین روح بود. بدون دوستی، انسان در ظلمت خودی می‌ماند. این چیزی بود که انسان را از خودی می‌رهاند، او را طاهر می‌کرد، از خود نگری می‌رهانید و غیرنگری را برای او وسیله‌ی رهایی از خودی- که اوج حیات حیوانی بود- تعلیم می‌نمود.» (زرین کوب، ۱۳۹۱، ۲۷۲) بنابراین مولوی می‌گوید:

هر که بی‌من شد، همه من‌ها خود اوست دوست جمله شد، چو خود را نیست دوست آینه‌ی بی‌نقش شد، یابد بها زان که شد حاکی جمله‌ی نقش‌ها (مولوی، ۱۳۶۳، ۲۶۶۶/۵-۲۶۶۵)

پرهیز از درد خودبینی، باعث معطر شدن روح می‌شود؛ زیرا رهیدن از خود و ترک خودبینی «روح عارف را که آماده‌ی بازگشت به عالم روحانی خویش است، در دنیای جسم

که زندان و اسارت‌گاه اوست تدریجاً از هر چه باطل است می‌گسلد، از هر چه توقف در آن برای روح متضمن تنزل در مراتب مادون انسانی است جدا می‌کند، به او پر و بال آسمان پوی برای پرواز به ماورای عالم انسانی می‌دهد و او را -پله پله تا ملاقات خدا- مجال عروج و کمال می‌بخشد.» (زرین کوب، ۱۳۹۱، ۲۵۹) از این رو مولوی می‌گوید:

هین روش بگزين و ترک ريش کن
ترک این ما و من و تشویش کن
تا شوی چون بوی گل با عاشقان
پیشوا و رهنمای گلستان
(مولوی، ۱۳۶۳، ۳۳۵۰/۵-۳۳۴۹)

اجتناب از درد خودبینی، باعث حصول معرفت حق است؛ از آن رو «خود را به خود خود بودن دیگر است و خود را به معشوق خود بودن دیگر، خود را به خود خود بودن خامی بدایت عشق است، چون در راه پختگی، خود را نبود و از خود برسد آن‌گاه او را فرارسد.» (غزالی، ۱۳۶۸، ۳۴) از این رو مولوی عقیده دارد وقتی انسان، هستی مجازی و من کاذب خود را نفی کند و از درد خودبینی و زوائد برجسته‌ی آن دست بکشد به معرفت هستی حقیقی نائل خواهد شد؛ زیرا انسان «تا همزه‌ی تردد و هستی خود را حمزه‌وار از خودی خود حذف نکند از بئر تاریخ خودبینی که چاه طبیعت و نفس است نرهد.» (افلاکی، ۱۳۶۲، ج ۱، ۱۰۷) بنابراین انسان باید به مصداق کلمه‌ی شریفه‌ی "لا اله الا الله" ابتدا همه‌ی معبودهای آفل را از قبیل اسم و رسم و جاه و مال و شهوات حیوانی و تفاخر به علم و طاعت را که از مظاهر خودپرستی و خودبینی می‌باشد نفی کند تا به معبود حقیقی برسد:

این سخن خایی دراز از بهر چیست؟
گفت مطرب: زان که مقصودم خفی است
می‌رسد اثبات، پیش از نفی تو
نفی کردم تا ببری ز اثبات بو
در نوا آرم به نفی این ساز را
چون بمیری، مرگ گوید راز را
(مولوی، ۱۳۶۳، ۷۲۲/۶-۷۲۰)

۲-۶- راه شناخت درد خودبینی:

ممکن است سالک در میانه‌ی راه و یا حتی ابتدای راه به کشف و ذوقی برسد و حقیقتی را در یابد و بلافاصله گمان کند که حتماً به انتهای راه رسیده است. این غرور و کمی جنبه، او را دچار خودبینی می‌کند.

حال مولوی راه شناخت درد خودبینی را، امتحان الهی می‌داند؛ زیرا «بسیار می‌شود که آدمی ادعای خالی بودن از کبر را می‌کند، بلکه خود نیز چنان گمان می‌کند ولی چون وقت امتحان می‌رسد. معلوم می‌شود که این مرض در خفایای نفس او مضمّر است.» (نراقی، ۱۳۸۴، ۲۳۲) بنابراین هیچ‌کس در این جهان، بی‌امتحان نمی‌ماند؛ نه ناقصان و نه کاملان. هر کس در مرتبه‌ی خویش امتحان می‌شود: «او لایرون انهم یفتنون فی کل عام مرّه او

مر تین ثم لایتوبون و لاهم یذکرون.» (توبه/۱۲۶) حال مولوی عقیده دارد امتحان پشت امتحان است، و بلغم باعور و ابلیس ملعون که به طاعت و عبادت، خودبین و مغرور شده بودند و خود را کامل می‌پنداشتند در آخرین امتحان الهی، خوار و زبون و رسوای عام و خاص شدند:

امتحان بر امتحان است ای پدر
هین به کم تر امتحان، خود را مخر
بلغم باعور و ابلیس لعین
ز امتحان آخرین گشته مهین
(مولوی، ۱۳۶۳، ۳/۷۴۷-۷۴۶)

۲-۷- عوامل درمان کننده‌ی درد خودبینی:

هر انسانی برای درمان اساسی یک درد جسمانی و عضوی، باید به سراغ عوامل و ریشه‌های آن برود؛ زیرا «انسان عاقل پس از آگاهی به ماهیت درد و رنج و آگاهی از خاست‌گاه آن، باید طالب رهایی از درد باشد.» (دوپاتن، ۱۳۸۵، ۲۴۵)

بیماری‌های اخلاقی از جمله، درد خودبینی نیز به یقین همین گونه است؛ باید ریشه‌یابی شود، آن‌گاه ریشه‌ها را بخشکانیم، باید دریابیم که «بشر طالب چیست و درد و درمان او چیست؟ یعنی می‌خواهیم ببینیم مولوی در این باره چه گفته و برای دردهای بی‌درمان درونی بشر چه چاره اندیشیده است. مولوی سالیان دراز عمر خود را صرف تحقیق و غور در بررسی همین مسائل کرده و حل این مشکلات را عالی‌ترین هدف انسان و مهم‌ترین فرایض بشری دانسته است.» (همایی، ۱۳۷۴، ج ۲، ۷۹۱)

حال مولوی عوامل درمان کننده‌ی درد خودبینی را موارد ذیل می‌داند:

عشق ربانی، دافع درد خودبینی است. مولوی عقیده دارد که نوشیدن شراب سبحانی عشق و محبت ربانی، خودبینان خُرده گیر را از درد خودبینی و غرور نجات می‌دهد؛ زیرا «در تصوف عاشقانه، مهم‌ترین مساله، ترک خودخواهی و اتصاف به اوصاف کرم است که آن هم در پرتو سلوک عشقی حاصل می‌شود.» (سروش، ۱۳۷۹، ۴۲) از این‌رو مولوی می‌گوید:

در ده ای ساقی یکی رطلی گران خواجه را از ریش و سبَلت وارهان
نخوتش بر ما سبالی می‌زند
لیک ریش از رشک ما بر می‌کند
مات او و مات او و مات او
که همی دانیم تزویرات او
از پس صدسال آنچ آید از او
پیر می‌بیند مُعین مو به مو
(مولوی، ۱۳۶۳، ۶/۲۰۲۵-۲۰۲۲)

درد خودبینی خودبینان بر اثر مصاحبت با نیکان، امکان اصلاح دارد؛ زیرا یکی از راه‌های درمان درد خودبینی «عمل سالک و جهد و کوشش اوست در رهایی از این درد سهم‌ناک با پیروی از راهنمای‌های مراد و مرشد راهدان خود.» (غزالی، ۱۳۸۳، ج ۲، ۶۱۵)

از این‌رو کسی که دچار درد خودبینی است اگر با جانِ الهی و نیکان روزگار دم‌ساز شود، خودبینی‌اش مبدل به خدایینی می‌شود:

این همه اوصافشان نیکو شود
گر مَنی گنده بود هم‌چون منی
بد نماند چون که نیکو جو شود
چون به جان پیوست، یابد روشنی
(مولوی، ۱۳۶۳، ۶/ ۱۲۵-۱۲۴)

مولوی یکی دیگر از عوامل درمان‌کننده‌ی درد خودبینی را، تواضع و فروتنی می‌داند؛ زیرا تواضع «عبارت است از شکسته نفسی، که نگذارد آدمی خود را بالاتر از دیگری ببیند و لازمه آن، کردار و گفتار چندی است که دلالت بر تعظیم دیگران و اکرام ایشان می‌کند. و مداومت بر آن‌ها اقوی معالجه است از برای مرض کبر.» (نراقی، ۱۳۸۴، ۲۳۷) بنابراین لازم است که انسان از اطاعتِ خاک‌سارانِ درگاه حضرت حق رخ بر متابد؛ زیرا در غیر این صورت، دچار درد خودبینی می‌شود و راه هدایت را گم می‌کند:

سایه‌ی طوبی ببین و خوش بخسپ
سربنه در سایه بی سرکش بخسپ
ظَلْ ذَلَّتْ نَفْسُهُ خَوْش مَضْجَعِي سَت
مستعد آن صفا را مهجعی ست
گر از ین سایه روی سوی مَنی
زود طاغی گردی و ره گم کنی
(مولوی، ۱۳۶۳، ۴/ ۳۳۴۷-۳۳۴۵)

مولانا یکی دیگر از عوامل درمان‌کننده‌ی درد خودبینی را، سماع عارفانه می‌داند. او معتقد است وقتی که مردان حق، از دست خود‌نگری و انانیت خود می‌رهند، دست‌افشانی می‌کنند؛ زیرا «وجد و سماع او و اشتغالش به شعر و رقص و موسیقی او را قدم به قدم از تعلقات خودی جدا می‌کند و برای عروج به لقاء ربّ آمادگی می‌دهد.» (زرین کوب، ۱۳۹۰، ۸)

رقص آن‌جا کن که خود را بشکنی
پنبه را از ریش شهوت برکنی
رقص و جولان بر سر میدان کنند
رقص اندر خون خود مردان کنند
(مولوی، ۱۳۶۳، ۳/ ۹۶-۹۵)

۲-۸- توصیه‌ی مولانا درباره درد خودبینی:

مولوی در سراسر آثار خود؛ خصوصاً مثنوی معنوی، حکایت‌ها و داستان‌ها و تمثیلات زیبایی در نقد و نفی درد خودبینی بیان می‌کند و آن را از شمار رذایل اخلاقی می‌داند؛ زیرا درد خودبینی «از مهلکات است و هیچ یک از آدمیان از آن به دور نیست.» (فیض کاشانی، ۱۳۷۹، ج ۶، ۳۵۶) با این وجود مولوی، تنها در یک مورد آن را روا و جایز می‌داند و آن هم تکبر در برابر فرومایگان هوی پرست است:

ای تواضع برده پیشِ ابلهان
وی تکبر برده توپیشِ شهان

آن تکبر برخسان خوب است و چُست
هین مرو معکوس، عکسش بندِ توست
(مولوی، ۱۳۶۳، ۴/۲۲۲۶-۲۲۲۵)

حال مولوی شهوات نفسانی و لذّات جسمانی مانند، مال و ثروت، مقام و منصب را باعث مستی و خودبینی می‌داند. در نتیجه به انسان توصیه می‌کند از شهوات و لذّات به اندازه‌ی نیاز و در حدّ کفاف بهره‌مند گردد تا گرفتار درد خودبینی نشود و از سیر به سوی معالی روحی و معنوی بازپس نماند:

هم‌چنین هر شهوتی اندر جهان
هر یکی زین‌ها تو را مستی کند
این خُمار غم، دلیل آن شده ست
جز به اندازه‌ی ضرورت، زین مگیر
خواه مال و خواه جاه و خواه نان
چون نیابی آن، خُمارت می‌زند
که بدان مفقود، مستی ات بُده ست
تا نگردد غالب و، بر تو امیر
(همان، ۳/۲۲۶۰-۲۲۵۷)

توصیه‌ی دیگر مولوی بر این‌که انسان به درد خودبینی مبتلا نشود این است که همواره اصل خود را فریاد آرد «که چه بوده ای در اصل، و چه خواهی شد، بعد از مرگ ...». (طوسی، ۱۳۶۰، ۹۶) تا خودبین و متکبر نشود:

کَرَمِکِی و از قَدَر آکنده‌ای
از مَنی بودی، منی را واگذار
طُمَطراقی در جهان افکنده‌ای
ای آیاز آن پوستین را یاد دار
(مولوی، ۱۳۶۳، ۵/۱۸۵۶-۱۸۵۵)

۳- نتیجه‌گیری

از این بحث می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت: درد خودبینی، قوی‌ترین و مدموم‌ترین درد درونی انسان است که مانع خدا بینی و عروج انسان به سوی کمال مطلق است. مولوی مقام و منصب، مال و ثروت را دو عامل قوی می‌داند که باعث افزایش خودبینی انسان می‌شود. مولوی منشأ درد خودبینی را ناشی از غفلت از جوهر حقیقت، تملّقات و ستایش‌های بی‌جای اطرافیان، نقصان عقل و بی‌دردی می‌داند.

پرهیز از درد خودبینی، سبب تقویت حس نوع دوستی، معطر شدن روح آدمی و حصول معرفت حق می‌شود. راه شناخت درد خودبینی، امتحان الهی است. مولوی در یک مورد خودبینی را جایز می‌شمارد؛ آن هم خودبینی در برابر انسان فرومایه‌ی هوی پرست است. مولوی عوامل درمان‌کننده‌ی درد خودبینی را عشق الهی، هم‌نشینی با نیکان، تواضع و فروتنی و سماع عرفانی می‌داند. مولوی از آن جایی که عارف از خود رسته و به خدا پیوسته بود؛ در نهایت به انسان توصیه می‌کند از عواملی که باعث ایجاد خودبینی می‌شود، پرهیز

کنند و با درمان درد خودبینی، درد خدا بینی در دل حاصل کنند تا به شهود حقیقت دست یابند.

منابع

- ۱- قرآن کریم. تصحیح مهدی الهی قمشه‌ای، تهران: انتشارات پیراسته.
- ۲- ابن مسکویه رازی، احمدبن محمد. (۱۳۸۱). **تهذیب الاخلاق**، ترجمه و توضیح علی اصغر حلبی، چاپ اول، تهران: اساطیر.
- ۳- افلاطون. (۱۳۶۷). **دوره آثار افلاطون**، ترجمه‌ی محمدحسن لطفی، چاپ دوم، تهران: خوارزمی.
- ۴- افلاکی، شمس‌الدین احمد. (۱۳۶۲). **مناقب العارفین**، جلد اول، چاپ دوم، تهران: دنیای کتاب.
- ۵- انصاری، خواجه عبدالله. (۱۳۴۴). **کشف الاسرار و عده الابرار** (تحریر میبیدی)، به اهتمام علی اصغر حکمت، چاپ اول، تهران: بی ناشر.
- ۶- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد. (۱۳۷۲). **دیوان غزلیات**، به کوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ دوازدهم، تهران: صفی علیشاه.
- ۷- دوپاتن، آلن. (۱۳۸۵). **تسلی بخشی‌های فلسفه**، چاپ دوم، تهران: ققنوس.
- ۸- رازی، نجم‌الدین. (۱۳۷۹). **مرصاد العباد**، به اهتمام محمد امین ریاحی، چاپ هشتم، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۹- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۳). **صدای بال سیمرغ**، چاپ چهاردهم، تهران: سخن.
- ۱۰- _____ (۱۳۸۹). **نردبان شکسته**، چاپ چهارم، تهران: سخن.
- ۱۱- _____ (۱۳۹۰). **سَر نی**، چاپ سیزدهم، تهران: علمی.
- ۱۲- _____ (۱۳۹۱). **پله پله تا ملاقات خدا**، چاپ سی و دوم، تهران: علمی.
- ۱۳- زمانی، کریم. (۱۳۸۹). **میناگر عشق**، چاپ سوم، تهران: نی.
- ۱۴- _____ (۱۳۹۰). **شرح جامع مثنوی معنوی**، چاپ نوزدهم، تهران: اطلاعات.
- ۱۵- سجادی، سیدجعفر. (۱۳۸۱). **فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی**، چاپ ششم، تهران: طهوری.
- ۱۶- سروش، عبدالکریم. (۱۳۷۹). **قمار عاشقانه شمس و مولانا**، چاپ چهارم، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.

- ۱۷- سعدی شیرازی. (۱۳۷۲). بوستان، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، چاپ چهارم، تهران: خوارزمی.
- ۱۸- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۳). منطق الطیر، مقدمه؛ تصحیح و تعلیقات، چاپ اول، تهران: سخن.
- ۹- طوسی، خواجه نصیرالدین. (۱۳۶۰). اخلاق ناصری، مجتبی مینوی و حیدری، چاپ دوم، تهران: خوارزمی.
- ۲۰- غزالی طوسی، ابوحامد محمد. (۱۳۸۳). کیمیای سعادت، به کوشش حسین خدیوچم، چاپ یازدهم، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۲۱- غزالی طوسی، احمد. (۱۳۶۸). سوانح العشاق، تصحیح هلموت ریتز، چاپ اول، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۲۲- فروزان فر، بدیع الزمان. (۱۳۸۱). شرح مثنوی شریف، جلد دوم، چاپ دهم، تهران: زوآر.
- ۲۳- فیض کاشانی، ملامحسن. (۱۳۷۹). المَحَجَّه‌ی البیضاء، ترجمه‌ی عبدالعلی صاحبی، چاپ دوم، مشهد: آستان قدس رضوی.
- ۲۴- گوهرین، سیدصادق. (۱۳۶۸). شرح اصطلاحات تصوف، جلد نهم، چاپ اول، تهران: زوآر.
- ۲۵- مطهری، مرتضی. (۱۳۸۵). انسان کامل، چاپ سی و هفتم، تهران: صدرا.
- ۲۶- مولوی بلخی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۶۳). مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، چاپ اول، تهران: امیرکبیر.
- ۲۷- _____ (۱۳۷۸). کلیات شمس تبریزی، تصحیح فروزان فر، چاپ اول، تهران: پیمان.
- ۲۸- _____ (۱۳۹۰). فیه مافیہ، توضیح کریم زمانی، چاپ اول، تهران: معین.
- ۲۹- نراقی، ملاحمد. (۱۳۸۴). معراج السعاده، چاپ اول، قم: قائم آل محمد.
- ۳۰- همایی، جلال‌الدین. (۱۳۷۴). مولوی نامه، جلد دوم، چاپ هشتم، تهران: هما.
- ۳۱- همدانی، عین‌القضات. (۱۳۷۰). تمهیدات، تصحیح عقیف عسیران، چاپ دوم، تهران: منوچهری.